

قضاوت زن در روایات

زهرا گونه مقدم (دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق از دانشگاه قرآن و حدیث) (نویسنده مسئول)

zgonehmoghadam@gmail.com

حسام الدین ربّانی (استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه قرآن و حدیث)

Hsm.rbni.com@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۰۳)



چکیده

قضاوت زن از دیرباز در فقه امامیه مطرح بوده است. فقها در مورد پذیرش یا عدم پذیرش قضاوت زنان به ادله لفظی و غیر لفظی استناد کرده‌اند که از جمله این ادله، روایات است که این روایات شامل: روایت ابی خدیجه (لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة و...) است. از این رو بر اساس این روایات، عده‌ای از فقها با قضاوت زنان مخالفت کرده‌اند و برداشت آنان از بعضی روایات این گونه بوده است که به دلیل ذکر واژه «رجل» در روایات، زنان مجاز به عهده‌دار شدن منصب قضاوت نیستند و عده‌ای دیگر با خدشه وارد کردن به دلیل آنان بیان می‌کنند: ذکر واژه «رجل» یا هر نوع لفظی که دلالت بر مردان نماید به تنهایی نمی‌تواند دلیل بر انحصار جواز قضا برای مردان باشد؛ چرا که ممکن است استعمال لفظ «رجل» از باب غلبه بوده و به همین دلیل، قضاوت زنان را پذیرفته‌اند و همچنین این گروه با وارد کردن خدشه در ادله روایی مخالفان، آن را قابل پذیرش ندانسته‌اند. در این مقاله از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: جواز امر قضاء، قضاوت زن، قضاوت مرد.

مقدمه

آنچه در جامعه امروزه مطرح است، تعلق گرفتن بعضی از مناصب اجتماعی، مانند قضاوت به مردان است. در بین فقهای گذشته، عدم جواز قضاوت برای زن، حکمی مشهور است؛ اما در بین فقهای متأخر، این حکم مورد تردید قرار گرفته است. شیخ صدوق در کتاب المقنع (۱۴۱۵: ۳۹۵) به ذکر شروط قاضی پرداخته است؛ بنابراین شرط مرد بودن و زن بودن را برای قاضی ذکر نکرده است. همچنین شیخ مفید در کتابش (۱۴۱۰: ۷۲۱) و شیخ طوسی در النهایة (۱۴۰۰: ۳۳۷) به ذکر شروط قاضی پرداخته‌اند؛ ولی شرط مرد بودن را به عنوان شرایط قاضی بیان نکرده‌اند. شیخ طوسی در کتاب المبسوط بیان می‌کند: قاضی باید سه شرط، علم و عدالت و کمال را دارا باشد و معتقد است که کمال در احکام به این است که شخص قاضی، بالغ، عاقل، آزاد و مرد باشد و برای زنان در هیچ حالی قضاوت منعقد نمی‌شود (۱۳۸۷: ۱۰۱/۸). همچنین ایشان در کتاب خلاف می‌فرمایند: قضاوت زنان در هیچ یک از احکام جایز نیست (بی تا: ۲۱۳/۶).

سلار دیلمی در کتاب المراسم اشاره‌ای به شروط قاضی نکرده است (۱۴۱۴: ۲۳۰/۱) و (۲۳۱). ابن زهره ضمن بیان صفاتی برای قاضی، اشاره‌ای به شرط مرد یا زن بودن قاضی نکرده است (بی تا: ۴۳۶/۱). علامه حلی در کتاب‌های قواعد الأحکام (۱۴۱۹: ۴۲۱/۳) و ارشاد الأذهان (بی تا: ۱۳۸/۲)، شرط مرد بودن را جزء شرایط قاضی نام برده است. شهید اول در کتاب الدروس الشرعیة، شرط ذکورت را جزء صفات قاضی بیان کرده است (شهید اول، بی تا: ۶۵/۲) و شهید ثانی در کتاب مسالک الافهام، مرد بودن را از صفات قاضی می‌داند و در ادامه بیان می‌کند: شرط ذکورت به علت این که زنان، اهلیت و شایستگی این منصب را ندارند به این علت که نیازمند حضور زنان در مجلس مردان و بالا برن صدایشان در میان آنان است و همچنین روایت از رسول اکرم ﷺ را بیان کرده‌اند که: «قومی که زن سرپرستی و ولایت آن‌ها را بر عهده بگیرد رستگار نخواهد شد» و همچنین بیان می‌دارد که قضاوت زنان منعقد نمی‌شود، اگرچه سایر شرایط را داشته باشد و فقیهان امامیه اتفاق دارند که «مرد بودن» شرط قضاوت است و این مطلب را با تعبیر «و هو موضع وفاق» بیان کرده است (شهید ثانی، بی تا: ۳۲۶/۱۳ - ۳۲۹).



فاضل مقداد در کتاب تنقیح الرائع لمختصر الشرائع، مرد بودن را در اوصاف قاضی ذکر کرده است و علت این که زنان را شایسته قضاوت نمی‌داند این گونه بیان می‌کند: به طور کلی، بهره زنان در عقل و ارث و دین از مردان، کمتر است (۱۴۰۴: ۲۳۴/۴ و ۲۳۶). فاضل هندی در کتاب کشف اللثام، «مرد بودن» را در صفات قاضی برشمرده و بیان داشته است: قضاوت برای زنان منعقد نمی‌شود به دلیل آن که در اخبار آمده است که عقل و دین زنان، ناقص است و دیگر این که هنگام ادای شهادت غالباً شهادت دو نفر آنها معادل شهادت یک مرد محسوب می‌شود و دلیل دیگر این که چون زنان صلاحیت ندارند که امام جماعت مردان را در نماز به عهده بگیرند، پس نمی‌توانند منصب قضاوت را بر عهده داشته باشند؛ زیرا در حدیث جابر نقل شده است که امام باقر ع فرموده: زنان نباید منصب قضاوت و حکومت را بر عهده بگیرند (فاضل هندی، بی تا: ۱۷/۱۰ و ۱۸). مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفائده و البرهان، «مرد بودن» را در صفات قاضی برشمرده است. ایشان در شرط مرد بودن، تردید نموده و در صورت فراهم آمدن شرایطی مانند این که اگر اجماعی وجود نداشته باشد یا در صورتی که طرفین دعوی دوزن باشند، هیچ منع و محذوری وجود ندارد که یک زن با احراز شرایط، تصدی منصب قضاوت را به عهده گرفته و شهادت شاهدان را شنیده و سپس مبادرت به صدور حکم نماید (مقدس اردبیلی، بی تا: ۱۵/۱۲).

مرحوم سبزواری در کتاب کفایة الأحكام، «مرد بودن» را یکی از شرایط قاضی بیان کرده و معتقد است که در این مورد، میان فقها اتفاق نظر وجود دارد (محقق سبزواری، بی تا: ۶۶۰/۲). مرحوم سید طباطبایی در کتاب ریاض المسائل، «مرد بودن» را جزو صفات قاضی بیان کرده است و معتقد است که در لزوم این شرط، هیچ اختلافی بین فقها وجود ندارد همچون شهید ثانی در کتاب مسالک و علامه حلی در نهج الحق که ادعای اجماع نموده‌اند؛ مضافاً این که اصل بر این است که قضاوت، مخصوص مردان است با این که از طریق فتوا و نص ثابت شده است که منصب قضاوت مخصوص امام ع است و در روایات صحیحی که در کتاب من لایحضره الفقیه آمده، بیان داشته است که از حکومت و قضاوت پرهیزید؛ چه آن که، آن مقام، مخصوص امام عالم به قضاوت باشد مثل این که پیامبر باشد یا این که وصی پیامبر باشد. درباره دیگران هم اصل عدم جواز قضاوت آنان است؛ اما مردان به وسیله اجماع و نص از اصل مذکور خارج شده‌اند و این که «آیا زنان حق قضاوت دارند یا خیر؟»، اصل این است که

قضاوت آنان جایز نبوده و شمول اصل عدم جواز آنان را در برمی گیرد (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۸/۱۵ و ۹).

مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعة می فرماید: «مرد بودن» یکی از شرایط و صفات قاضی است و در این زمینه، بزرگانی همچون شهید ثانی در کتاب مسالک و علامه حلی در کتاب نهج الحق ادعای اجماع نموده اند. بعضی از فقیهان درباره وجود شرط مرد بودن قاضی اشکال کرده اند، ولی اشکال آن‌ها ضعیف است؛ زیرا دو روایت صحیح وجود دارد که در آن‌ها به مرد بودن قاضی اشاره شده است. این دو روایت، عمومات دلایل دیگر را تخصیص می زند، مرحوم نراقی در ادامه بیان می دارد: از جمله روایاتی که دلالت بر عدم نفوذ قضاوت زنان دارد این است که امام علی علیه السلام فرمود: «ای مردم! در هیچ حالی از زنان پیروی نکنید و در هیچ مالی آن‌ها را امین خود قرار ندهید». همچنین ایشان به روایات دیگری اشاره می کند و از جمله این که امام علی علیه السلام درباره زنان فرموده است: «بالاخر از آن چه که در تحمل زنان است به آن‌ها وامگذارید» و همچنین به روایات دیگر اشاره کرده است (نراقی، بی تا: ۳۵/۱۷ و ۳۶).

نجفی در کتاب جواهر الکلام، صفات بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، حلال زادگی، علم و ذکورت را در قاضی شرط می داند و بیان می کند که در این مورد، هیچ اختلافی وجود ندارد و همچنین روایاتی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤید نظر خود قرار می دهد (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۴/۴۰ و ۱۴). شیخ اعظم انصاری در کتاب قضاء و شهادت، در شرط «مرد بودن» قاضی تردید کرده و در پاره‌ای از ادله خدشه وارد می نماید و این گونه بیان می کند: «در قاضی بودن، طهارت مولد و مرد بودن را شرط دانسته اند و ادعا شده است که هیچ اختلافی در این مورد بین علما به جز یک نفر وجود نداشته است. و اگر آن راه قوی نبود، با فرض جمع سایر شرایط، شرط نخست عاری از اعتبار می شد و بلکه به عدم اعتبار دومین مورد می انجامید. و اگر که برخی روایات بر ذکر مرد مشتمل باشند، به دلیل امکان حمل آن بر ورود مورد غالب، به عمومات تخصیص نمی یابد» (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۲۹).

محقق خوئی در کتاب مبانی تکملة المنهاج، مرد بودن را شرط قضاوت می داند، بدون این که اختلاف و اشکالی در این مورد وجود داشته باشد و معتقد است که صحیحه جمال نیز بر همین مطلب دلالت دارد [که زن نمی تواند قاضی باشد] و همچنین روایت شیخ صدوق: در وصیت پیامبر به حضرت علی علیه السلام که فرمودند: «ای علی! بر زن، نماز جمعه و جماعت نیست تا

آنجا که فرمودند: زن امر قضاوت را نیز بر عهده نمی‌گیرد [و نمی‌تواند قاضی باشد] «(خوئی، ۱۳۹۱: ۳۱/۱). آیه الله گلپایگانی هم مرد بودن را از شرایط قاضی ذکر کرده است (گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۱۷/۱).

بررسی روایات مورد بحث

روایت اول

از ابی خدیجه، سالم بن مکرم الجمال، روایت شده که امام صادق علیه السلام فرموده است: «از این‌که بعضی از شما بعضی دیگر را به داوری قاضیان ستم فراخوانید، پرهیزید؛ بلکه کسی را از میان خود انتخاب کنید که از احکام ما آگاه باشد؛ پس من هم او (کسی که به احکام ما آگاه باشد) را برای شما قاضی قرار دادم، پس برای داوری نزد او بروید»^۱ (حرّ عاملی، بی تا: ۴/۱۸). **کیفیت استدلال:** بر اساس این روایت، با توجه به ذکر کلمه رجل، زنان حقّ تصدی منصب قضاوت را ندارند.

از جمله فقهای که به این روایت تمسک جسته‌اند، عبارت‌اند از:

آیه الله موسوی گلپایگانی (۱۴۰۱: ۱، ص ۴۷)، آیه الله سبحانی (بی تا: ۴۹/۱)، آیه الله لنکرانی (۱۴۲۷: ۵۲)، طباطبایی یزدی (۱۳۷۸: ۵/۲)، سید سبزواری (بی تا: ۴۱/۲۷). **سند روایت:** نراقی صاحب مستندالشیعه، این حدیث را صحیح شمرده است. (نراقی، بی تا: ۱۷/۱۷).

سند صدوق تا احمد بن عائد صحیح است و همگان ثقة هستند. البته حسن بن وشاء که در مقابل آخر سند قرار گرفته، صراحتاً توثیق نشده؛ اما تعبیرهای رجالیون در حق او به قدری بالاست که او را اوثق الناس می‌توان دانست، مثلاً می‌گویند: «الحسن بن وشاء من وجوه هذه الطائفة»؛ یعنی از چهره‌های روشن و معروف امامیه است. تنها کسی که توثیق نشده، همان احمد بن عائد است و نقل این اعظام از او می‌تواند دلیل بر وثاقت او باشد (سبحانی، بی تا: ۳۸/۱).

^۱ ابی خدیجه سالم بن مکرم الجمال قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فأنى قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه.

آیت‌الله گلپایگانی می‌گوید: ایشان برای واژه «رجل» موضوعیت قائل شده است؛ چون واژه «رجل»، قید بوده و مفهوم دارد و نمی‌توان در چنین مقامی از آن الغای خصوصیت کرد؛ افزون بر آن، مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که حکم، مختص مرد باشد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۴۷/۱).

آیت‌الله سبحانی می‌نویسد: عموماً وارد به قاضی منصوب منصرف به رجال است و بدان معنی است که لفظ «منکم» به آن برمی‌گردد، همان‌طور که در مقبوله ابن حنظله، «منکم» به «رجل» برمی‌گردد و همان‌طور که در روایت ابی‌خدیجه نیز به آن اشاره شده است. پس این دو روایت، تعبیر به این مطلب دارد. اگرچه اختصاص قضا به مردان دلالت ندارد، پس عدم اقل آن، انصراف از زن می‌باشد (یعنی اگرچه قضاوت به مردان اختصاص ندارد، از جهتی به علت عدم حضور زنان، انصراف از قضاوت زنان دارد). مؤید این انصراف هم متعارف نبودن این امر مهم می‌باشد؛ چرا که در زمان خلفا و بعد از آن، زنی متصدی امر قضا نبوده است و آنچه در خصوص انصراف گفته شده است این است که انصراف به خاطر قلت و کثرت استعمال است، نه قلت و کثرت وجود (ما نمی‌توانیم بگوییم به علت قلت وجود، حکم به مردان انصراف پیدا کرده است). در این مورد، فقدان وجود داریم، نه قلت وجود، و فقدان وجود مورد، عامل انصراف حکم است (سبحانی، بی تا: ۴۹/۱). بنابراین حکم جواز قضاوت زن منصرف است و در نتیجه، زن نمی‌تواند قاضی شود و جایگاه قضاوت اختصاص به مردان دارد.

آیت‌الله تبریزی بیان می‌کند: در این روایت، انصراف حکم قضاوت از زن به مرد دارد و علت این است که بنا و اراده شارع، اقتضا می‌کند که زن مستور باشد و اراده او این است که تا آن‌جایی که ممکن است از مواجه شدن او (زن) با نامحرمان ترک شود. و لازمه چنین بنایی این است که اموری را که زن را از حالت ستر خارج می‌کند و او را در معرض مواجهه با نامحرمان قرار می‌دهد، برای او جعل نشود (تبریزی، بی تا: ۱۵).

«ذکر واژه «رجل» یا ضمیر مذکر یا هر نوع لفظی که دلالت بر مردان نماید، به تنهایی نمی‌تواند دلیلی بر انحصار جواز قضا برای مردان باشد؛ چرا که ممکن است استعمال لفظ «رجل» و مشابه آن، از باب غلبه در عرف جامعه مردان متصدی منصب قضا بوده‌اند. از امام علیه السلام نیز به هنگام برشماری صفات و ویژگی‌های دادرسی صحیح و مشروع با لفظ «رجل» عبارت‌را آغاز نموده است. چنان‌که بسیاری روایاتی که درصدد بیان حکمی از احکام الهی اند - که قطعاً

مردان و زنان هر دو مکلف به آن می باشند - ولی الفاظی همچون «رجل» در آن به کار رفته و چنان که فقها در بحث از این روایات فرموده اند هیچ گونه خصوصیت خاصی جز همان استعمال لفظ در مورد غالب آن در این گونه الفاظ وجود ندارد تا بتوان به استناد کاربرد آن، حکم را در مورد زنان ساقط دانست» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۱).

قرینه ای که نظریه مذکور را در مورد روایت ابی خدیجه تقویت می کند، آن که جمله «ولکن انظروا الی رجل منکم» به دنبال عبارت امام است که «ایاکم أن یحاکم بعضکم الی حکام الجور». در واقع، جملات و عبارات حدیث، حاکی از آن است که امام در مقام بیان ممنوعیت حاکم و ترافع به حکام جور است که غالباً مرد هستند و همچنین تکیه کلام امام بر بیان ضرورت و وجوب مراجعه به حکام عدل و کسانی که بر اساس احکام اهل بیت علیهم السلام دادرسی نمایند (نه آن که به رأی و قیاس شخصی خود حکم رانند) بوده و بنابراین، عنوان «رجل» هیچ گونه دخالت و موضوعیتی در حکم قضای شرعی ای که امام علیه السلام در صدد ملاک آن است، ندارد. در واقع، تمسک به مفهوم «رجل» همانند تمسک به مفهوم لقب است که نزد اکثر قریب به اتفاق اصولیان حجیت ندارد؛ مضافاً این که در استعمالات عرب، رجل و رجال، به معنای شخصیت و شخصیت ها به کار رفته است (همان: ۳۹۲).

موسوی گرگانی به این اشکال که: «چرا امام علیه السلام فرموده: ولکن انظروا الی رجل؟»، این گونه پاسخ می دهد: «اولاً، رَجُل بودن را به صورت قید ذکر نکرده است، تا گفته شود: اصل در قیود، احترازی است، بلکه به صورت لقب ذکر کرده است که می تواند به لحاظ عنوان مُشیر مورد توجه قرار گرفته باشد؛ زیرا کسانی که به هنگام صدور روایت، صلاحیت قضاوت کردن را داشته اند، مردان بوده اند و دست کم مردان بیشتر توان این کار را داشته اند، و امام علیه السلام لقب "رجل" را عنوان مُشیر کسانی قرار داده است که قادر به این کار بوده اند.

ثانیاً، به فرض قید بودن، باز هم نمی توان پذیرفت که این جمله، مفهوم دارد و مفهومش این است که نمی توان برای قضاوت به زنی که مثل مردان می تواند قضاوت عادلانه داشته باشد، رجوع کرد؛ زیرا بی تردید، مردان در آن زمان و حتی این زمان، توانایی و آمادگی بیشتری برای قضاوت کردن داشته و دارند، پس قید، قید غالبی است و نیز جای تردیدی نیست که قید غالبی، مفهوم ندارد و برای احتراز نیست؛ شاهدش آیه شریفه: ﴿وَرَبَّائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ...﴾ (نساء: ۲۳) است. در این بحث نیز همین حالت حاکم است، پس با فرض صحت این روایت

- که نیست - هیچ گونه دلالتی بر عدم جواز قضاوت زنان ندارد؛ زیرا اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند. اگر این روایت می‌گوید: مردی را از خودتان قاضی قرار دهید، در روایات دیگر، عموماتی ذکر شده است، مثل «مَنْ» و «رُؤَاتِ حَدِيثٍ» و مانند اینها که هم زنان را شامل می‌شود و هم مردان را و جای کم‌ترین تردیدی نیست که روایت ابوخیجه، نمی‌تواند مقید آن مطلقاً باشد» (موسوی گرگانی، ۱۳۸۱: ۸۹).

پر واضح است که این روایت در مقام بیان شرط قضاوت از حیث مرد و زن بودن نیست؛ بلکه محل بحث، نهی از مراجعه به قضات جور است و پیداست که ذکر کلمه مرد (رجل) از باب تغلیب و جریان عادی آن روزگار است که کارهای اجتماعی از جمله قضاوت در دست مردان بوده است و اما در مقام بیان و شرط قرار دادن مرد بودن در قضاوت نبوده است (مهرپور، ۱۳۸۷: ۳۳۲).

روایت دوم

رسول اکرم ﷺ در وصایای خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «نماز جمعه و قضاوت بر عهده زن نیست»^۱ (حرّ عاملی، بی تا: ۶/۱۸).

کیفیت استدلال: با توجه به این روایت، زنان از قضاوت کردن، منع شده‌اند، بنابراین قضاوت، تنها شایسته مردان است. فقهایی که به این روایت استناد کرده‌اند، عبارت‌اند از: شیخ انصاری (۱۴۱۵: ۴۱/۱)، سید سبزواری (بی تا: ۴۱/۲۷)، صاحب جواهر (۱۳۶۲: ۱۴/۴۰) و آیه الله لنکرانی (۱۴۲۷: ۵۳). آقای گلپایگانی بیان می‌کند: «و این نفی وضعی است همان طور که پوشیده نیست و اگر روایت از نظر سندی غیر تام باشد، استدلال اصحاب بر آن، ضعف آن را جبران می‌کند همان طور که به این معنا در حدیث «علی الید» و نظایر آن اقرار شده است. بنابراین، عمل به روایت را بلا مانع می‌دانند» (گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۴۷/۱ و ۴۸). بعضی از فقها مثل آیه الله خوبی، این روایت را به عنوان مؤید در کنار ادله دیگر پذیرفته‌اند (خوبی، ۱۳۹۱: ۳۱/۱). البته برخی هم مثل آیه الله سبحانی (سبحانی، بی تا: ۶۲/۱) و آیه الله سید کاظم حائری

^۱ محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو و أنس بن محمد عن أبيه، عن جعفر بن محمد، عن آبائه في وصية النبي ﷺ لعلي قال: يا علي ليس على المرأة جمعة - إلى أن قال: ولا تولي القضاء. أقول: ويأتي ما يدل على ذلك.

(حائری، ۱۳۸۱: ۶۹)، استدلال به آن را صحیح نمی‌دانند؛ زیرا معتقدند که سند این روایت، ضعیف است.

نقد استدلال: اولاً به دلیل آن که در سلسلهٔ راویان این حدیث، افراد مجهول (ظاهراً عامی) وجود دارند، سند آن معتبر نیست و این که برخی گفته‌اند عمل اصحاب به آن و استناد ایشان به این روایت، ضعف سند را جبران می‌نماید، بر فرض قبول این که استناد اصحاب، موجب ضعف جبران سند و حجیت آن گردد، هیچ موردی دیده نشده که یکی از اصحاب، صرفاً به استناد این روایت فتوایی داده باشد؛ بلکه استناد فقها به آن از باب تأیید و تقویت نظریهٔ ایشان بر ادلهٔ دیگر بوده است و گذشته از آن اشتهار عمل اصحاب به روایت ضعیف، موجب جبران ضعف سند می‌گردد، در حالی که در رابطه با استناد به این روایت، چنین شدتی وجود ندارد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۴).

سند کامل روایت را شیخ صدوق در پایان کتاب من لایحضره الفقیه بیان کرده است (۱۴۰۴: ۵۳۶/۴).

ثانیاً: از لحاظ دلالت نیز عبارت «لیس علی المرأة جمعة ولا تولی القضاء» دلالتی بر نهمی وضع از قضای زن ندارد؛ بلکه صرفاً بر رفع و جوب قضا از زنان دلالت دارد. به سخن دیگر، لفظ «لیس علی...» به معنای «لایجوز» نیست، مگر آن که حتی قرینهٔ خلاف نیز وجود دارد و آن این که اموری که قبل از بحث قضای زن در روایت مذکور مطرح گردیده، عموماً اموری است که وجوب و یا استحباب آن‌ها از زنان برداشته شده، ولی انجام آن‌ها توسط زنان جایز است مانند نماز جماعت و جمعه و... و از این جهت، نه تنها روایت در عدم جواز قضای زن ظهور ندارد، بلکه به لحاظ قرینهٔ مذکور حتی می‌توان بر جواز و صحت قضای زن بدان استناد نمود (در صورت تمامیت سند آن)، با این بیان که نه تنها در عرف متشرعه قضا حرام نبوده، بلکه برداشت مسلمین از اطلاق ادله و اشتراک زن و مرد در تکالیف و جوب دادرسی زنان نیز بوده و پیامبر ﷺ در این روایت در مقام بیان عدم وجوب و رفع آن است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۵).

این که کلمهٔ «تولی» مصدر باب تفعّل باشد، در این صورت، این عبارت معطوف بر کلمه‌های پیشین است که همهٔ آن‌ها معطوف به اسم «لیس ناقصه» هستند که دلالت بر نفی تکالیف متعددی از زنان می‌نمایند که انجام دادن بعضی از آن‌ها برای زنان حرام است مثل

حلق، و انجام دادن برخی دیگر حرام نیست مثل حضور در نماز جمعه و جماعت و... در این صورت، روایت تا این اندازه دلالت دارد که زن نسبت به قضاوت همانند مرد، تکلیفی بر عهده اش نیست. اما در روایت مشخص نشده که آیا قضاوت برای زن همانند عمل حلق، حرام است یا خیر! در این جا قضاوت زن از موارد شبهه تحریمیه به علت اجماع نص به حساب می آید که حکم به عدم حرمت آن می گردد. بنابراین می گوئیم مطابق ظاهر روایت، تکلیف و جوب قضاوت از زنان ساقط شده است؛ ولی روایت به عنوان دلیلی برای حکم به حرمت آن به حساب نمی آید (خلجی، ۱۳۸۶: ۷۷).

روایت سوم

به پیامبر خبر رسید که مردم ایران، دختر کسری را به پادشاهی پذیرفته اند و حضرت فرمود: «قومی که زن، سرپرستی و ولایت آن ها را بر عهده بگیرد، رستگار نخواهد شد»^۱ (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۴/۳۲).

کیفیت استدلال: برخی فقها بر اساس این روایت، حکم به عدم جواز قضاوت زن داده اند و معتقدند شرط رجولیت در قاضی معتبر است. فقهایی که به این روایت استناد کرده اند عبارت اند از: سید سبزواری (بی تا: ۴۱/۲۷)، آیه الله گلپایگانی (۱۴۰۱: ۴۸/۱)، سید یزدی (۱۳۷۸: ۵/۲)، سید طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۶۹۴)، شهید ثانی (بی تا: ۳۲۸/۱۳)، صاحب جواهر (۱۳۶۲: ۱۴/۴۰)، شیخ طوسی (۱۳۸۷: ۲۱۳/۶).

این روایت به الفاظ و عبارات مختلفی نقل شده است:

۱. حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ، حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيَّامَ الْجَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأَقَاتِلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ، قَدْ مَلَكَوا عَلَيْهِمْ بَنَاتِ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۸/۶).

۱. صحیح البخاری باسناده إلى الحسن بن أبي بكرة قال: لقد نفعني الله بكلمة أيام الجمل لما بلغ النبي ﷺ أن فارسا ملكوا ابنة كسرى فقال: لن يفلح قوم ولو أمرهم امرأة.

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ، حَدَّثَنَا عَيْنَةُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ أَسْتَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» (احمدبن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۲۰/۳۴).

۳. حَدَّثَنَا هَاشِمٌ حَدَّثَنَا مُبَارَكٌ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ تَمَلِكُهُمْ امْرَأَةٌ» (همان: ۱۴۹/۳۴).

۴. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: عَصَمَنِي اللَّهُ بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا هَلَكَ كِسْرَى قَالَ: «مَنْ اسْتَحْلَفُوا؟» قَالُوا: بِنْتُهُ، قَالَ: «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» (نسائی، ۱۴۰۶: ۲۲۷/۸).

۵. «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ أَسْتَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» (متقی هندی، ۱۴۰۱: ۳۱/۶).

۶. «لَا يَفْلِحُ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» (همان: ۷۹/۶).

۷. «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» (همان: ۲۳/۶).

۸. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ يَمْلِكُ أَمْرَهُمْ امْرَأَةٌ» (هيثمی، ۱۴۱۴: ۲۰۹/۵).

۹. وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْهَجَّاجِ قَالَ: «لَمَّا قَدِمَتْ عَائِشَةُ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَتَيْنَا أَبَا بَكْرَةَ فَقُلْنَا: هَذِهِ عَائِشَةُ كُنْتَ تَقُولُ: عَائِشَةُ عَائِشَةُ، هِيَ ذِي عَائِشَةَ قَدْ جَاءَتْ، فَأَخْرَجَ مَعَنَا. فَقَالَ: إِنِّي ذَكَرْتُ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ بَلْقَيْسَ صَاحِبَةَ سَبَأٍ فَقَالَ: "لَا يَقْدُسُ اللَّهُ أُمَّةً قَادَتْهُمْ امْرَأَةٌ" (همان).

۱۰. «لَا يَفْلِحُ قَوْمٌ وَلِيَتَّهُمْ امْرَأَةٌ» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۲۱۳/۶).

۱۱. «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» (ابن قدامه، ۱۳۸۸: ۳۶/۱۰).

از نظر علمای امامیه، این حدیث در کتاب الخلاف شیخ طوسی (۱۳۸۷: ۲۱۳/۶) به صورت ارسال نقل شده است و علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار (۱۴۰۳: ۱۹۴/۳۲) آن را به نقل از صحیح البخاری نقل کرده است.

شوکانی در شرح این حدیث بیان کرده است: فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَتْ مِنْ أَهْلِ الْوِلَايَاتِ وَلَا يَجِلُّ لِقَوْمٍ تَوَلَّيْتُهَا لِأَنَّ تَجَنُّبَ الْأَمْرِ الْمَوْجِبِ لِعَدَمِ الْفَلَاحِ وَاجِبٌ (شوکانی، ۱۴۱۳: ۳۰۴/۸)؛ زنان، اهلیت و شایستگی ولایت را ندارند و مردم نباید عهده‌داری ولایت در هر

زمینه‌ای اعم از قضاوت و حکومت را به آن‌ها بسپارند و بر مردم واجب است که از هر چیزی که سبب دوری از رستگاری و مانع رسیدن انسان به رستگاری می‌شود پرهیز کنند. آیه الله سبحانی بیان می‌کنند: این روایت در مقام نفی حکومت عامه و ولایت مطلقه است و شامل ولایت در قضا - که یکی از مصادیق ولایت و حکومت است - نمی‌شود؛ چرا که نفی مرتبه اقوا (ولایت مطلقه و حکومت عامه) بر نفی مرتبه ضعیف (ولایت در قضا) دلالت ندارد (سبحانی، بی تا: ۶۴/۱).

نقد استدلال: رسیدن این خبر به پیامبر ﷺ که ایرانیان، دختر کسری را شاه خود قرار داده‌اند و عکس‌العملی که ایشان از خود نشان دادند و این جمله را فرمودند، در این خبر، هیچ سندی که ما بر اساس آن بتوانیم فتوای شرعی بدهیم، وجود ندارد. شاید این فقها به این روایات استدلال نکرده‌اند، بلکه آن‌ها را به عنوان مؤید ذکر کرده‌اند؛ ولی اولاً، روایت غیر معتبر، نمی‌تواند مؤید باشد؛ ثانیاً تأیید در جایی صادق است که دلیل مثبتی برای مسئله، وجود داشته باشد نه این که با روایت ضعیف، آن را تأیید کنیم و همان گونه که گذشت، هیچ دلیلی بهتر از این حدیث نبوی وجود ندارد، پس اولاً، این حدیث نبوی، سند ندارد و چیز بی سند به اتفاق فقیهان، فاقد اعتبار است؛ ثانیاً، آنچه از این حدیث نبوی استفاده می‌شود، این است که اگر زنی مانند دختر کسری، ولی امر مردم باشد، مردم رستگار نمی‌شوند و پیداست که این ربطی به آن ندارد که اگر زنی عالم، فاضل و عادل که بر اساس کتاب خدا و سنت نبی اکرم ﷺ عمل می‌کند، بتواند ولی مردم باشد؛ ثالثاً، اگر زن نتواند ولی امر همه مردم باشد، لازمه‌اش این نیست که نتواند قاضی یک شهری باشد که فقط درباره منازعات آن‌ها بر اساس کتاب و سنت قضاوت می‌کند؛ رابعاً، «ما أفلح» در این روایت، نظیر «قد أفلح المؤمنون» در قرآن است که از درجه کامل حکایت می‌کند و قهراً هیچ‌گونه دلالتی بر حرمت ندارد (موسوی گرگانی، ۱۳۸۱: ۹۳).

این روایت از احادیث عامه است و در هیچ یک از کتب معتبر و معروف حدیثی شیعه نقل نشده است؛ بنابراین از لحاظ سند، هیچ‌گونه اعتباری ندارد و آن دسته از فقها یا محدثان شیعه که آن را نقل نموده‌اند، بدون ذکر سند یا تصریح به این که راویان حدیث عامی مذهب هستند، به نقل آن پرداخته‌اند و به احتمال زیاد شیخ طوسی که در کتاب الخلاف خود با عبارت «روی

عن النبی ﷺ لن یفلح» آن را به همراه دیگر روایات آورده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۵).

اما مراد وی پاسخگویی به نظریه ابوحنیفه و پیروان او بوده که با این‌که روایت را با سند معتبر در کتب حدیثی خویش دارند، رأی به جواز قضای زن داده‌اند و دلیل شیخ طوسی «أصل» است و روایات را از بابت تأیید آورده است. گذشته از این‌که سند روایت معتبر نیست، دلالت آن نیز جای بحث دارد؛ چرا که رهبری و حکومت و ولایت عامه حاکم، امری است مستقل و جدا از مقام قضا و دادرسی، هرچند دادرسی را نوعی ولایت بدانیم. به ویژه آن‌که در شرایط کنونی جوامع بشری، اساساً دادرسی مفهومی کاملاً متفاوت با آن‌چه که در قرون گذشته وجود داشته، دارد (همان).

امروزه دادرسی صرفاً یک عمل تخصصی همانند بسیاری از امور تخصصی دیگر در پهنه علوم انسانی گردیده و دادرس، تنها وظیفه‌اش بررسی ادله و مدارک طرفین منازعه و تطبیق مورد نزاع با قوانین از قبل تدوین شده‌ای است که در نظام‌های اسلامی بر اساس احکام اسلامی تنظیم و تصویب گردیده‌اند. به هر حال، حتی اگر بگوئیم روایت، «مطلق ولایت زن» را نفی نموده است در ظهور آن بر نهی از قضای زن برای زنان و نه مردان، جای تردید وجود دارد. این سخن که برخی از محققان در صدد برآمده‌اند تا با استناد به شدت این روایت ضعیف‌السند، آن را نادیده بگیرند، استوار نباشد؛ چرا که اولاً، استناد به این روایت از چنان شهرتی برخوردار نیست و به جز شیخ طوسی آن هم در کتاب الخلاف - که بحث از نظریات مخالف و اهل سنت در آن مطرح است - دیگر فقهای قبل یا هم‌زمان و حتی بسیاری از فقهای بعد از وی نیز ذکری از آن به میان نیاورده‌اند و به جز علامه مجلسی در مجموعه حدیثی خود (بحار الأنوار) به نقل از تحف العقول آن هم بدون ذکر راوی و سند حدیث (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۸/۷۴) در کتب معتبر حدیثی شیعه نقل نگردیده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۵). ثانیاً استناد فقها به این روایت نیز از باب تأیید نظریه ایشان - که قبلاً با دلایل دیگر همچون اصل یا اجماع و یا روایات معتبر دیگر ثابت نموده‌اند - بوده و هیچ‌گاه فقیهی از فقهای شیعه، صرفاً به استناد این روایت فتوای ناروا بودن ولایت و قضای زنان نداده است، پس شهرتی که بتوان با آن، ضعف قطعی و مسلم سند را جبران نمود در دست نیست (همان: ۳۹۷).



روایت چهارم

اذان، اقامه، حضور در نماز جمعه و نماز جماعت، عیادت مریض، تشییع جنازه، سعی بین صفا و مروه با هروله، دست کشیدن به حجرالاسود و سرتراشیدن، برای بیرون آمدن از احرام از زنان برداشته شده است. فقط زنان موهایشان را برای بیرون آمدن از احرام کوتاه کنند و زنان نباید عهده‌دار قضاوت و امارت شوند و نباید طرف مشورت قرار گیرند و...^۱ (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۵۸۵).

کیفیت استدلال: بر اساس این روایت، از قضاوت زنان نهی شده است و مردان شایستگی منصب قضاوت را دارا هستند.

سند روایت: این حدیث را مرحوم صدوق در الخصال از احمد بن حسن قطان و او از حسن بن علی عسکری و او از محمد بن زکریای البصری و او از جعفر بن محمد عماره و او از پدرش و او از جابر بن یزید جعفی و او نیز از امام محمد باقر^ع نقل کرده است (همان). امام^ع ولایت زنان بر قضا و همچنین امارت ایشان را نفی نموده است و آنان را از این کار بازداشته است. در خصوص سند دلالت این روایت، عیناً اشکالات روایت وصیت پیامبر^ص به حضرت علی^ع وارد شده است. گذشته از اختلاف نظری که در بین علمای رجال و حدیث‌شناسان درباره وضعیت «جابر» وجود دارد که برخی از ایشان شخص جابر را ثقه دانسته‌اند، اما در عین حال، بسیاری از کسانی که از وی روایت کرده‌اند، او را غیر موثق و غیر قابل اعتماد معرفی کرده‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۹).

از دیگر روایات حدیث نیز دلیل و سخن معتبری بر وثاقت قطعی ایشان نرسیده است و سه نفر روایت حدیث، مجهول هستند. ضمناً در مورد این روایت نمی‌توان ضعف سند را با عمل اصحاب جبران نمود؛ زیرا به تحقیق، استناد به این روایت در بین فقها و حتی محدثان شهرت نداشته، بلکه به ندرت در کتب فقهی و حدیث قبل از زمان محقق اردبیلی - که شاید برای اولین بار با صراحت، منکر ظهور روایات در مسئله جایز نبودن قضای زن گردیده -، می‌توان اثری از

۱. جابر بن یزید الجعفی قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلام يقول: ليس على النساء أذان ولا إقامة، ولا جمعة، ولا جماعة، ولا عبادة المريض، ولا اتباع الجنائز، ولا إجهار بالتلبية، ولا الهرولة بين الصفا والمروة، ولا استلام الحجر الأسود، ولا دخول الكعبة، ولا الحلق إنما يقصرن من شعورهن، ولا تولي المرأة القضاء، ولا تولي الامارة، ولا تستشار...

آن یافت و این در حالی است که هر گاه روایت مذکور از اعتبار چندانی حتی در حد احادیث حسن برخوردار می‌بود (همان).

با توجه به این که روایت یادشده، طولانی و شامل هفتاد و سه حکم ویژه زنان و از جمله احکامی است که بین فقیها اختلاف زیادی در آن موارد وجود دارد، بایستی بیشترین توجه در ابواب مختلف فقه و کتب حدیثی بدان بشود. چنان که در مسئله مورد بحث می‌بینیم افرادی همچون شیخ طوسی در مقام تأیید نظریه خود مبنی بر جایز نبودن قضای زن، به روایات ضعیف و منقول در کتب عامه استناد می‌کند، اما ذکری از این روایت به میان نمی‌آورد و غیر از شیخ طوسی، سایر محققان و فقها نیز وضعیتی مشابه در قبال این روایت دارند (همان: ۴۰۰).

اما در مورد ولایت روایت نیز مسائل مختلفی وجود دارد که موجب تردید در ظهور آن در حکم مورد بحث یعنی جایز نبودن قضای زن می‌گردد. از جمله این که بسیاری از اموری که در این روایت، زنان از آن‌ها منع شده‌اند حتی مواردی که با لفظ «لایجوز» آمده، حمل بر کراهت می‌شود و بسیاری از موارد دیگر از جمله هشتاد فقره ابتدای حدیث (اذان و اقامه، جمعه، جماعت، عیادت مریض و...) اموری هستند که وجوب آن‌ها (یا تأکید بر استحباب آن‌ها) برداشته شده و در حقیقت، شارع مقدس به منظور رعایت حال زنان، رخصت قائل شده و هر گونه نفی این امور از زنان، به معنای نهی شارع از انجام دادن آن که موجب حرمت شود، نیست؛ بنابراین احتمال این که مراد از عبارت «لاتولی المرأة» همانند فقرات قبلی روایت به معنای رفع وجوب قضا از زنان باشد (همان).

نتیجه‌گیری

با توجه به روایات یادشده در این نوشتار، می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه روایات وارده در مورد عدم قضاوت زنان از سوی بعضی از فقها مورد خدشه و تردید قرار گرفته است و همچنین بعضی از این روایات دارای ضعف سندی هستند، ولی همچنان به شهرت غالبه در این مسئله عمل می‌شود و زنان از قضاوت کردن و صدور حکم محروم هستند.

کتاب نامه

۱. ابن زهرة، سيد حمزة بن علي بن زهرة حلبی، (بی تا)، غنية النزوع إلى علمى الأصول و الفروع، تحقیق: ابراهیم بهادری، بی جا: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۲. ابن قدامة، موفق الدین عبد الله بن أحمد بن محمد مقدسی، (۱۳۸۸ ق)، المغنی، بی جا: مكتبة القاهرة.
۳. أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی، (۱۴۲۱ ق)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقیق: شعيب الأرناؤوط و عادل مرشد و دیگران، بی جا: مؤسسه الرساله، چاپ اول.
۴. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵ ق)، القضاء و الشهادات، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۵. بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۲ ق)، صحیح البخاری، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، بی جا: دار طوق النجاة، چاپ اول.
۶. تبریزی، جواد بن علی، (بی تا)، أسس القضاء و الشهادة، قم: دفتر آیه الله شیخ جواد تبریزی.
۷. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، (بی تا)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق: شیخ محمد رازی، تعلیقات: أبی الحسن الشعرانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. حسینی حائری، سید کاظم، (۱۳۸۱ ش)، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم: مجمع الفکر الإسلامی، چاپ دوم.
۹. خلیجی، حسن رضا، (۱۳۸۶ ش)، «نگرشی بر حکم فقهی قضاوت زن»، مجله فقه و اصول فقه و تاریخ تمدن ملل اسلامی، شماره ۱۴.
۱۰. خوئی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۱ ش)، مبانی تکملة المنهاج، ترجمه: علیرضا سعید، دیباجه: آیه الله عباسعلی عمید زنجانی، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ دوم.
۱۱. سبحانی، جعفر، (بی تا)، نظام القضاء و الشهادة فی الشریعة الاسلامیة الغراء، بی جا: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۱۲. سبحانی، علیرضا، (۱۴۳۳ ق)، رساله اجتهاد و تقلید (تقریر بحث های آیه الله العظمی شیخ جعفر سبحانی)، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

١٣. سلار ديلمى، ابويعلى حمزه بن عبدالعزيز، (١٤١٤ ق)، المراسم العلوية فى الفقه و الأحكام النبوية، تحقيق: سيد محسن حسيني امينى، قم: المعاونة الثقافية للمجمع العالمى لأهل البيت عليه السلام.
١٤. سيد سبزوارى، سيد عبدالاعلى، (بى تا)، مهذب الأحكام فى بيان حلال و الحرام، قم: دارالتفسير.
١٥. شوكانى اليمنى، محمد بن على بن محمد بن عبد الله، (١٤١٣ ق)، نيل الأوطار، تحقيق: عصام الدين الصبايطى، مصر: دارالحديث، چاپ اول.
١٦. شهيد اول، شمس الدين محمد بن مكى بن محمد عاملى جزينى، (بى تا)، الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، قم: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول.
١٧. شهيد ثانى، زين الدين الجبعى العاملى، (بى تا)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، بى جا: مؤسسة المعارف الاسلامية.
١٨. شيخ صدوق، جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، (١٤٠٣ ق)، الخصال، تحقيق: على أكبر غفارى، قم: منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية.
١٩. _____، (١٤١٥ ق)، المقنع، تحقيق: مؤسسة الإمام الهادى عليه السلام، بى جا: مؤسسة الإمام الهادى عليه السلام.
٢٠. _____، (١٤٠٤ ق)، كتاب من لا يحضره الفقيه، تحقيق: على أكبر غفارى، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، چاپ دوم.
٢١. شيخ طوسى، محمد بن حسن بن على بن حسن، (١٣٨٧ ق)، المبسوط فى فقه الإمامية، حاشيه نويس: محمد تقى كشفى، تحقيق: محمداقرب بهبودى، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم.
٢٢. _____، (١٤٠٠ ق)، النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ دوم.
٢٣. _____، (بى تا)، الخلاف، بى جا: مؤسسة النشر الإسلامى.
٢٤. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان العكبى، (١٤١٠ ق)، المقنعة، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامى، بى جا: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم، چاپ دوم.

۲۵. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، (۱۳۷۸ ش)، تکملة العروة الوثقى، تحقیق: سید محمدحسین طباطبائی، تهران: مطبعة الحیدری، چاپ اول.
۲۶. طباطبائی مجاهد، سید محمد، (بی تا)، کتاب المناهل، بی جا: بی نا (کتابخانه مدرسه فقاہت
(www.lib.eshia.ir).
۲۷. طباطبائی، سید علی، (۱۴۱۸ ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، قم: مؤسسة آل البيت علیہ السلام لاحیاء التراث العربی، چاپ اول.
۲۸. علامه حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۹ ق)، قواعد الأحکام، تحقیق: مؤسسة النشر الإسلامی، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، چاپ اول.
۲۹. علامه حلّی، حسن بن یوسف، (بی تا)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۳۰. علامه مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، تحقیق: سید ابراهیم میانجی و محمد باقر بهبودی، بی جا: دارالاحیاء التراث، چاپ سوم.
۳۱. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبداللّه السیوری الحلّی، (۱۴۰۴ ق)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ اول.
۳۲. فاضل موحدی لنگرانی، محمد، (۱۴۲۷ ق)، تفصیل الشریعة: القضاء والشهادات، قم: مرکز فقه الانمه الاطهار علیہ السلام، چاپ دوم.
۳۳. فاضل هندی، بهاء الدین اصفهانی، (بی تا)، كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحکام، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۳۴. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین ابن قاضی خان، (۱۴۰۱ ق)، كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقیق: بکری حیانی و صفوة السقا، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم.
۳۵. محقق سبزواری، محمدباقر، (بی تا)، کفاية الأحکام، بی جا: مؤسسة النشر الإسلامی.
۳۶. مقدس اردبیلی، أحمد بن محمد، (بی تا)، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، تحقیق: مجتبی عراقی، بی جا: مؤسسة النشر الإسلامی.

۳۷. موسوی بجنوردی، سید محمد، (۱۳۸۱ ش)، مجموعه مقالات فقهی و حقوقی و اجتماعی، تهران: انتشارات معاونت پژوهشی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۳۸. موسوی گرگانی، سید محسن، (۱۳۸۱ ش)، « پژوهشی در قضاوت زن»، مجله فقه اهل بیت، شماره ۳۰.
۳۹. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، (۱۴۰۱ ق)، القضاء، تحقیق: سید علی حسینی میلانی، قم: مطبعة الخيام.
۴۰. مهرپور، حسین، (۱۳۸۷ ش)، مباحثی از حقوق زن از منظر حقوق داخلی مبانی فقهی و موازین بین المللی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ سوم.
۴۱. نجفی جواهری، محمدحسن، (۱۳۶۲ ش)، جواهر الکلام، تحقیق: محمود قوچانی، بی جا: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
۴۲. نراقی، ملا احمد، (بی تا)، مستند الشیعة، تحقیق: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۴۳. نسائی، أحمد بن شعيب بن علی، (۱۴۰۶ ق)، سنن النسائی، تحقیق: عبد الفتاح أبو غدة، بی جا: مکتب المطبوعات الإسلامية، چاپ دوم.
۴۴. هیثمی، نورالدین، (۱۴۱۴ ق)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، قاهره: مکتبه القدسی.